



۲۰۱۸/۰۷/۰۸



م. اسحاق نگارگر

تخلیبي از اژدهای خودی



قسمت سی و چهارم

تحلیلی
از اژدهای خودی
کتاب ماندگار پوهاند بهاء الدین مجروح



اژدهای خودی

اژدهای خودی
قسمت سی و چهارم
بخش اول

دگرگونی راستین و فارغ از شائبه اژدها پرستی

۲۷ فروری ۲۰۱۵

امروز به اغتنام فرصت باز به سراغ فصل اخیر اژدهای خودی می روم که صحبت برسر دگرگونی راستین و فارغ از هرگونه شائبه اژدها پرستی است. استاد مجروح در باره این دگرگونی می گوید:

"ای دوستان! اگر مایلید دگرگونی راستین در شهرستان سایرآدمیان به راه اندازید، نخست انقلاب ارزش آفرینی در شهرستان جان خود برپا کنید، زیرا آدم نمایان بی خبری که ناخودآگاه از خود بیرون می روند؛ پرستی ناکرده و پاسخی نا شنیده کمر می بندند تا احوال دیگران را دگرگون نمایند میخوانند پندار ناراست و نارسای خویش بهشتی از روی زمین بسازند اما آفت بزرگی برآدمیان فرود می آرند...." (چنانکه دیدیم و فرود آوردند!)(نگارگر)

"بدانید که مرام سرمستی مستان... و مرام آزادگان راستین در دل یکیست و آن انقلاب آگاهی است. آگاه باید بود که سرمنزل کجاست! آزادی در آگاهیست و آگاهی آزاده گیست. انقلاب آگاهی سراسر انقلاب دایمی است و آن انقلاب راستین، بُت افگنی و بُت شکنی است"... .

خوب انقلاب هایی که تا امروز در تاریخ انسان رخ داده است در حقیقت امر بُتان کهنه را شکسته و جایش را به بتان تازه داده است. انقلاب فرانسه بتان سیستم فئودال را درهم شکست و بتان تازه آزادی، برادری و برابری را به جایش نشاند ولی بدبختانه انسان نه به آزادی رسید و نه درخت برادری و برابری در زمین روانش ریشه دواند زیرا که این ارمغان را روشنفکران به عنوان یک ارمغان به مردم عادی بُردند و چون این روشنفکران از اژدهای درون خود رهایی نیافته بودند به عنوان معلم و رهنما انقلاب را به مردم عادی دیکته کردند و اژدهای درون شان بر ضد همدیگر اعلان جنگ داد و بنا بر این اژدهای انقلاب در همان گام نخست به بلعیدن فرزندان خود آغاز کرد و هزاران سر را به تیغه های گیوتین سپرد و هنگامی که استقرار یافت راه به سوی بازار ها و مواد خام دیگران گشود و به جای اینکه به ملت های دیگر نیز ارمغان آزادی آگاهی و بُت شکنی می بُرد مفاهیم مجرد خود را به بُت های مورد پرستش دیگران بدل کرد و به نام مأموریت "تمدن سازی" نیمه وحشی و بی تمدن جهان نان ملت های اسیر را در خون تر و با خون آشام ترین دکتاتوری ها ساخت و برادری و برابری را گُشته بر نعش هر دو تاخت. انقلاب اکتوبر روس نیز مفاهیم خاص و مجرد خود را به بتان مورد پرستش بدل کرد و هر که به رهبران انقلاب یعنی لنین، ستالین و دیگران تلویحاً نیز گفت که راهی که برگزیده اند به ترکستان می رود به جزایر گولاگ و صحرای یخبندان سایبریا به نام ضد انقلاب تبعیدش کردند و مردم بیچاره نیز هرچه داد زدند که به خاطر خدا:

"از طلا بودن پشیمان گشته ایم"

"مرحمت فرموده مارا مس کنید!"

تاپه های آماده و قبلاً ساخته شده وجود داشت. یکی "ضد انقلاب" بود، دیگری "عامل بورژوازی" سومی نیز "دشمن طبقاتی" این معیار های ذهناً پذیرفته شده به زودی گریبان رهبران انقلاب را که اژدهای خودی رهبر غالب آنان را طرد کرده بود نیز گرفت و یک اتهام تازه بر اتهامات سابق افزوده شد. در اتحاد شوروی ستالین، خروسچف، بریژنف به ترتیب متهم به کیش شخصیت گردیدند و از صحنه کنار رفتند و رهبرانی که مدعی تاریخ سازی بودند فقط تاریخ را به نفع خود بازنویسی کردند. اینان که می پنداشتند تاریخ عینی و تعیین کننده اراده انسان است شاهپرهای پرواز کبوتر تاریخ را قیچی و آن را به کبوتر "پتکی" بدل کردند ولی چون انقلاب آگاهی و نیروی بُت شکنی ذهن را در پای "انضباط و دسپلین حزبی"

قربانی کرده بودند هیچ کس نپرسید که چرا در سیستم "دکتاتوری پرولتاریا" کیش شخصیت به صورت اجتناب ناپذیر گریبان دولت ها را می گیرد.

در چین نیز نخست لیوشاوچی و بعد از او لین بیاو و در اخیر نیز خود مائو تسه تونگ به مرض کیش شخصیت از جهان رفتند.

حتی در افغانستان خود ما در "دکتاتوری پرولتاریای" انقلاب ثور که فقط شش ماه از عمرش گذشته بود نخست تره کی و به دنبالش امین به جرم کیش شخصیت زندگی را باختند و حتی وقتی آقای کارمل که انقلاب را یک رتبه تنزیل داد و انقلاب ملی و دموکراتیکش خواند او هم با همین سلاح از قدرت خلع شد. وقتی یک پدیده در یک سیستم بار بار رخ می دهد دلایلش را باید در بطن خود سیستم پالید و نه در جای دیگر و دلیل همان است که استاد مجروح دریافته است.

این انقلاب نیز بر فرمانفرمایی رهبران و اطاعت کورکورانه رهروان متکی بود نه بر آگاهی و نیروی بُت شکنی رهبران و رهروان هر دو. و اتهام های گوناگون و قبلاً ساخته شده همانند شمشیر دموکلس بر سر رهبران و رهروان هر دو آویزان بود.

استاد مجروح جلو تر می رود و زیر عنوان (رهبر گمراهان) هگل و مارکس را پهلوی هم می گذارد و استنتاج های شتاب زده او را از فلسفه هگل آفتابی می کند و من ناگزیرم در همین جا لب فرو بندم و دامن این بحث را برچینم تا فرصتی دیگر که با مساعدت وقت دنبال موضوع را از سر بگیرم. تا آن وقت خدای بزرگ نگاهدار همه دوستان باد! والله اعلم بالصواب. ۲۷ فیبروری ۲۰۱۵ میلادی برمنگهم نگارگر



بخش دوم

شاگردی که فلسفه استاد را واژگون دریافت

۱۸ مارچ ۲۰۱۵

امروز باز می پردازم به اژدهای خودی استاد مجروح که در آن استاد، مارکس جوان را در کنار هگل قرار می دهد و استدلال می نماید که مارکس در برداشت خود از هگل راه شتاب زدگی و عجله را پیموده است.

در این بخش یکی از جوانان از رهگذر نیمه شب می پرسد که:

"مبلغان شهر ستم هنگامه ای به نام انقلاب به راه افکنده اند و می گویند" نظام ما دورانساز است! انقلاب ما برگشت ناپذیر است" بگو مراد شان از دورانسازی و برگشت ناپذیری چیست؟"

رهگذر در پاسخ می گوید: "آن دورانسازی فقط لفاظی است و آن برگشت ناپذیری ذلت و خواری و منظور شان از "دورانسازی" به راه اندازی عصر دهشت است و منظور شان از "برگشت ناپذیری" دوام بی نهایت نظام وحشت است".

آزاده ای دیگر می پرسد: "آن مجانین می گویند: "ما تاریخ می سازیم." بگو تاریخ چیست و آنرا چه گونه می توان ساخت؟"

رهگذر در پاسخ چنین به گفتار آمد:

"ای دوستان! نه کسی می تواند تاریخ را بسازد و نه تاریخ کسی را می سازد - آنان که می گویند "تاریخ می سازیم"، تاریخ نمی سازند بلکه از تاریخ چیزی می سازند و در آن تاریخ ساختن فقط "ساختن" واقعیت دارد و از تاریخ در آن چیزی باقی نمی گذارند".

"آنها از حادثات گذشته اعصار، واقعات سازگار به مرام اقتدار را جعل می کنند، از آن بُتی می تراشند و نام آن را "تاریخ" می گذارند و آن انقلاب "دورانساز" فقط پریشان خواب زندانساز است که بر گروهی از بشریت غلبه کرده است. آیندگان شاید از یاد این خواب پریشان در این شبستان زمان برخورد بلرزند و اما، در روشنی "بامدادان خودی" بر آن خواهند خندید".

"و اما، آنچه را که تاریخ می توان نامید، راهیست که صاحب‌دلان و صاحب‌نظران بُت شکن، مستان و هوشیاران آزاده یکی پی دیگر به سوی منزل نامعلومی می گشایند. در طول راه تاریخ مردگان با زندگان سخن می گویند، آیندگان از گذشتگان پرسش‌ها می نمایند و پاسخ‌ها می شنوند".

در این جا استاد بزرگوار منزل تاریخ را منزل نامعلوم می خواند زیرا که امروزیان که نیازمندی‌های انسان فردا برای شان هیچ معلوم نیست نمی توانند برای تاریخ به دلخواه خود هدف و سرمنزل تعیین کنند و بگویند که ما با اعمال زور تاریخ را به همان جهتی می بریم که مقصود ماست؛ زیرا اگر تاریخ ثبت و ریکارد رویداد‌هایی است که در آینده و برای نسل آینده تکوین می یابد پس تاریخ آینده ندارد و فقط به نقد و تحلیل علمی حوادث گذشته می پردازد. آیا این خود عجیب نیست که برای رویداد‌های احتمالی که هنوز رخ نداده و برای نسل‌های که هنوز وجود بالفعل ندارند تاریخ آفرید و سرمنزل آنرا تعیین کرد؟

استاد دهشت افگان انقلاب را راهزنان تاریخ می خواند که "در پیچ و خم راه زمان در کمین می نشینند و رهروان ناخودآگاه را به سوی بیراهه‌های فاقد منزل می کشانند و در بیابان بیجان، جامه‌ معنی را از تن ایشان بیرون می آرند".

بعد از پرداختن به "بُتِ خَرَدِ خام" و دو فرزندش "بُتِ پیشرفت" و "بُتِ انقلاب" اُستاد مجروح به معرفی "پیشوای گمراهان" می پردازد که من آنرا برای یادداشتی دیگر می گذارم و به عنوان نتیجه از بحث امروز به اختصار می گویم که نه انسان تاریخ ساخته می تواند و نه تاریخ انسان بلکه انسان در سیر زمان آگاهی خود را بر جهان بسط میدهد و در این سیر بُت های فراوان می سازد و بُت های فراوان را می شکند تا آگاهی تا بدانجا برسد که انسان طبیعت گذارای باورداشت های خود را دریابد و دیگر از باورداشت خود بُت نسازد. به قول نادرپور انسان همان پیکر تراش پیر است که تیشۀ خیال در دست دارد و هی بُت می تراشد و اگر خوشبختی در این میان باشد، آن خوشبخت شاعر و مجسمه ساز هنرمند استند که بُت های خود را از "مرمر" شعر و هنر می آفرینند و بُتی که از "مرمر" و هنر شعر آفریده شود همان وینوس زیبایی است که همیشه مورد ستایش نسل ها باقی خواهد ماند و تنها عناصر بسیار بد ذوق و بی هنر از دریافت این حقیقت در می مانند که مجسمه های آفریده شده به دست پیکرتراشان هنرمند برای پرستش نیست بلکه برای اجلال و اکرام زیبایی است و تبر برداشتن برای ویران کردن شان همان ویران کردن تاریخ و درس عبرتی است که از تاریخ می توان گرفت. والله اعلم بالصواب. ۱۸ مارچ ۲۰۱۵ برمنگهم نگارگر



با کمک لینک ذیل هفده قسمت اولی این رساله را که حاوی پنجاه و چهار صفحه می باشد، مطالعه کرده می توانید:

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/i_negaragr_ajdahaaye_khodi_۱۷_۱.pdf